

پیامد های منع نقل حدیث

<"xml encoding="UTF-8?">



پیامد های منع نقل حدیث

با رحلت پیامبر اکرم (ص) بعد از 23 سال تلاش برای هدایت و سازندگی جامعه اسلامی، مسائل انحرافی فراوانی همچون : غصب خلافت، غصب فدک و اهانت به فاطمه زهرا (س) پیش آمد و نقل و تدوین احادیث پیامبر اکرم ممنوع شد و حتی به بهانه های واهی، آن را به آتش کشیدند که خسارت های جبران ناپذیری به جامعه اسلامی بلکه جامعه بشری وارد کرد؛ چرا که مجموعه سخنان پیامبر اکرم (ص) که طی 23 سال گرد آمده بود و گنجینه نفیسی از رهنمودها، هدایت ها و حکمت ها را تشکیل می داد، از بین رفت. البته جامعه تشیع به برکت وجود امامان خویش سخنان رسول خدا (ص) را از طریق آنان شنید و بهره برد، اما بخش دیگر جامعه اسلامی بر اثر برخی تعصبات، نتوانست بهره کاملی از احادیث آن حضرت ببرد. آنچه پیش رو دارید، بررسی گذرای نتایج و پیامدهای این حرکت شوم است که جامعه اسلامی دچار آن گشت.

بهانه منع حدیث

شعار اصلی پایه گذاران منع نقل و تدوین احادیث، در همان روزهای اول رحلت پیامبر (ص) «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» بود. البته این شعار به شیوه ظریف و هوشمندانه ای مطرح می شد که نمونه های زیر نشان دهنده این حرکت خرنده بود.

1. ابن وهب می گوید : «از مالک شنیدم که می گفت : عمر بن خطاب اراده کرده که احادیث را بنویسد - و شاید آنها را نوشت! - سپس گفت : «لَا كِتَابَ مَعَ كِتَابِ اللَّهِ» با کتاب خدا نوشته ای لازم نیست؛ این همان شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» است که از زبان عمر نقل شده است».(1)

راویان این حدیث می خواهند بگویند که منع حدیث، بر اساس برنامه از پیش طرح ریزی شده نبود، بلکه این فکر ناگهان به اندیشه بس بلند عمر! آمد. ولی آنان به این نکته توجه نکرده اند که همین نقل نیز می رساند که در زمان پیامبر اکرم (ص) تدوین احادیث منعی نداشت.

2. یحیی بن جعد می گوید : «عمر اراده کرد که سنت را بنویسد و آن را نوشت. سپس رای او عوض شد و آن گاه به شهرها نوشت : در نزد هر کسی که چیزی از سنت هست، آن را محو کند». (2)
3. محمد بن سعد نقل کرده است : «عمر بن خطاب تصمیم گرفت که سنت را بنویسد و یک ماه در این باره، از خدا طلب خیر کرد! سپس تصمیم گرفت که نوشتن حدیث را نهی کند و گفت : من گروهی را به یاد آوردم که چیزهایی را نوشتند و یادداشت کردند و به آن روی آوردند و توجه کردند و کتاب خدا را ترک گفتند». (3)

شدت عمل در منع نقل حدیث

اگر به راستی عمر به این نتیجه رسید که سنت را ننویسد، این فکر برای خود او اعتبار داشت و اگر واقعاً نقشه های خطرناک تری پشت سر این نقشه نبود، چرا در منع نقل حدیث این همه شدت عمل به خرج داد؟ به نمونه هایی در این باره توجه کنید :

1. حبس صحابه سعید بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است : «عمر به ابن مسعود و ابودرداء و ابوذر گفت : نقل حدیث از پیامبر برای چیست؟ و من گمان می کنم آنان را در مدینه حبس کرد تا از دنیا رفت». (4)
2. تأکید بر عدم نقل حدیث صالح بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف از پدرش نقل کرده است : «سوگند به خدا، عمر از دنیا نرفت، مگر اینکه اصحاب رسول خدا را از مدینه گرد آورد که عبارت بودند از : عبدالله بن حذافه، ابودرداء، ابوذر و عقبه بن عامر، و به آنها گفت : چرا احادیث رسول خدا را در بلاد منتشر کرده اید؟ گفتند : ایا ما را از آن نهی می کنی؟ گفت : نه! (ولی) نزد من بمانید. سوگند به خدا، مادام که زنده ام، نباید از من جدا شوید. پس آنها را در مدینه نگه داشت تا از دنیا رفت». (5)

ایا واقعاً عمر راست می گفت که آنها را نهی نمی کند؟ اگر چنین است، پس چرا آنها را نگه داشت؟! قرظہ بن کعب گوید : «عمر بن خطاب، ما را به کوفه روانه کرد و تا موضعی که آن را (احراز) می گفتند، مشایعت کرد و سپس گفت : می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتیم : به خاطر حق رسول خدا و حق انصار.

گفت : با شما آمدم تا مطلبی را بگویم و شما آن را حفظ کنید. شما نزد گروهی می روید که با قرآن انس دارند. هنگامی که شما را ببینند، متوجه شما می شوند و می گویند : اینان اصحاب رسول خدا هستند. پس روایت کمتری از رسول خدا نقل کنید و من با شما همراه و شریک خواهم بود». (6)

قرظہ می گوید : «وقتی به عراق رفتم، مردم گفتند : برای ما حدیث بگو. گفتم : عمر، ما را از نقل حدیث نهی کرده است».

ابوبکر بن عیاش گوید : از ابو حصین شنیدم که می گفت : «عمر هنگامی که عمال خود را به جایی می فرستاد، آنها را همراهی می کرد و در ضمن دستور می داد که فقط قرآن را مورد توجه قرار دهند و از نقل احادیث محمد

(ص) پرهیز کنند». (7)

3. جلوگیری از تفسیر قرآن ابوجعفر طبری در تاریخ خود نقل کرده است : «عمر می گفت : قرآن را به حال خود

گذارید و آن را تفسیر نکنید. از رسول خدا هم کمتر حدیث نقل کنید و من شریک شما خواهم بود». (8)

4. توبیخ ناقلان حدیث عمر به نهی و حبس افراد اکتفا نکرد، بلکه گاهی، افراد را توبیخ می کرد و می زد. ذاذان

نقل کرده است : «عمر از مسجد بیرون آمد و با گروهی برخورد کرد که گرد مردی اجتماع کرده بودند. سؤال کرد :

او کیست؟ گفتند : ابی بن کعب است که در مسجد برای مردم حدیث نقل می کرد و مردم بیرون آمده اند تا از او

سؤال کنند. تازیانه خود را بر سر ابی بن کعب زد. ابی گفت : ای امیرالمؤمنین! چه می کنی؟

عمر گفت : عمداً می کنم (و می زنم). تو نمی دانی که این عمل، تو را مفتون و این جماعت را خوار و ذلیل می

کند؟» (9)

عمر نه تنها از نقل حدیث نهی می کرد، بلکه پرسش از علت و حکمت احکام را نیز نهی کرد؛ به طوری که کسی

جرئت پرسش از اهل حدیث را نداشت و اگر کسی هم می پرسید، اصحاب جرئت بیان فلسفه احکام را نداشتند.

محیط چنان اختناق آور بود که اگر کسی از حکمت احکام می پرسید، او را خارجی (حروری) خطاب می کردند؛

همان گونه که عمر «صبیح» را به خاطر پرسش تبعید کرد و دستور داد کسی با او همنشین نشود (10) و

همفکران خلیفه نیز او را به خوبی در این مسئله کمک می کردند.

بیهقی گوید : «زنی نزد عایشه آمد و گفت : چرا زن حائض باید روزه را قضا کند و نماز را قضا نکند؟ عایشه به او

گفت : تو حروری (و از خوارج) هستی! آن زن گفت : من حروری نیستم، ولکن سؤال می کنم.

عایشه گفت : آن در زمان پیامبر بود که ما به قضای روزه امر شدیم؛ ولی به قضای نماز امر نشدیم». (11)

اما به برکت وجود اهل بیت (ع)، در میان شیعیان سؤال و جواب آزاد بود و حکمت های احکام بیان می شد. در

همین زمینه از آن بزرگواران نقل شده که حکمت قضای روزه (بر زن) این است که چون در سال، روزه یک ماه

بیشتر واجب نیست، باید قضای آن را بگیرد؛ ولی نماز، در هر شب و روز واجب است و به این جهت قضا ندارد.

(12)

دو پرسش اساسی

قبل از پرداختن به پیامدهای منع نقل حدیث، خوب است دو پرسش زیر را مطرح کنیم :

1- حاکمان بعد از پیامبر اکرم (ص) با چه حقی دست به منع نقل حدیث زدند، ب اینک این امر (نقل حدیث) در

زمان خود پیامبر (ص) مرسوم بود و در منابع عامه، روایاتی وجود دارد که این امر را تایید می کند که به دو نمونه

اشاره می شود :

الف) عبدالله بن عمرو بن عاص گوید : «قریش به من گفتند : تو از رسول خدا حدیث می نویسی، در حالی که او

بشری است همانند دیگر افراد که غضب می کند. رسول خدا (ص) به لب های خود اشاره کرد و فرمود : **وَالَّذِي**

نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِمَّا بَيْنَهُمَا إِلَّا حَقٌّ فَاكْتُبُ؛ قسم به کسی که جانم در دست اوست، چیزی از میان لب های

من خارج نمی شود، مگر اینکه حق است. پس (احادیث را) بنویس». (13)

ب) به سند صحیح از عمر بن شعیب و او از پدرش و جدّش نقل کرده است که می گوید : «به رسول خدا گفتم : أَكْتُبُ كُلَّ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : نَعَمْ. قَالَ : فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ؟ قَالَ : نَعَمْ فَإِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا الْحَقَّ؛ (مرا اذن می دهی که) آنچه از شما می شنوم، بنویسم؟ فرمود : آری. گفتم : در حال رضا و غضب؟ فرمود : آری؛ زیرا من جز حق چیزی نگویم». (14)

ج) عبدالله بن عمر گوید : «از رسول خدا در مورد نوشتن آنچه از او می شنوم، اجازه گرفتم. آن حضرت نیز به من اذن داد. بدین جهت آنچه شنیده بودم، نوشتم و آن را آوردم و به رسول خدا (ص) گفتم : احادیثی می شنوم و دوست دارم آنها را حفظ کنم. آیا آنها را بنویسم؟ رسول خدا فرمود : آری». (15)

وقتی فرزند عمر، این حدیث را نقل کرده است، حاکمان وقت با چه دلیلی نقل و تدوین حدیث را منع کرده و نوشتن حدیث را نشانه ورع و احتیاط پنداشته اند؟!

البته این، اولین و آخرین اجتهاد در مقابل نصی نیست که تاریخ از خلیفه دوم سراغ دارد، بلکه ده ها مورد دیگر را نیز در صفحات تاریخ از او می توان مشاهده کرد. (16)

2- با منع نقل و تدوین حدیث ، بخش مهمی از سنت پیامبر اکرم (ص) در حیطه تاریخ عامّه از بین رفت و آنچه هم به آنها رسیده، ناقص و یا متناقض است، با این حال چگونه عامّه، خود را اهل سنت می خوانند؛ کدام سنت؟! سنتی که دو خلیفه آن را از بین بردند؟

اما شیعه می تواند خود را اهل سنت بداند؛ چرا که سنت صحیح پیامبر اکرم (ص) از سوی اهل بیت (ع) به شیعه انتقال داده شده است.

پیامدهای ممنوعیت حدیث

یک. سوزاندن احادیث

بعد از جا افتادن سنت سیئه منع نقل و تدوین حدیث، اولین زیان آن، آتش زدن احادیث تدوین شده و شکنجه و آزار تدوین کنندگان آن بود.

به نمونه هایی از روایاتی که آتش سوزی حدیث را بیان می کند، توجه کنید :

1. عایشه گوید : «پدرم پانصد حدیث از رسول خدا ر جمع کرد. شبی دیدم که او در بستر نمی خوابد. اندوهناک

شدم و به او گفتم : آیا بیمار هستی یا اینکه فکر چیزی تو را از خواب منع کرده است؟ صبح روز بعد به من گفت :

دخترم! احادیثی که نزد توست، بیاور. وقتی آوردم، آنها را سوزاند. گفتم : چرا سوزاندی؟ گفت : ترسیدم بمیرم و

این احادیث نزد من باشد، ولی آن گونه که به من فرموده، نباشد (17) و من آن را نقل کرده باشم (18) (در واقع

درست نقل نکرده باشم).

این عمل ابوبکر را با رفتار فاطمه (س) در حفظ حدیث مقایسه کنید که فاصله از زمین تا آسمان است. شخصی از مؤمنان مدینه، روایتی را از حضرت زهرا (س) درخواست کرد. حضرت به فضّه فرمود: «آن روایت را که بر کاغذی نوشته شده است، بیاور. پس از جستجوی زیاد، حدیث را پیدا نکرد. حضرت زهرا (س) ناراحت شد و فرمود: وای بر تو، بگرد و پیدا کن؛ زیرا ارزش این حدیث نزد من برابر با ارزش حسن و حسین است.» (19)

2. عبدالله بن العلاء گوید: «از قاسم خواستم تا احادیثی را بر من املا کند. گفت: احادیث در عصر عمر زیاد شد. پس، از مردم خواست که آن احادیث را بیاورند. وقتی آوردند، دستور داد آنها را بسوزانند.» (20)

3. عمر به همه شهرها نوشت: «نزد هر کس حدیث هست، باید نابودش کند.» (21)

4. محمد بن ابوبکر نقل کرده است: «در زمان عمر احادیث زیاد شد. وقتی آنها را به نزدش آوردند، دستور داد تمامشان را بسوزانند.» (22)

به قدری این مسئله شدّت یافت که راویان به خود جرئت و اجازه نقل احادیث را نمی دادند. به دو نمونه توجه کنید:

شعبی می گوید: «یک سال با پسر عمر (عبدالله) همنشین بودم. از وی، حتی یک حدیث هم از پیامبر (ص) نشنیدم.» (23)

سائب بن یزید می گوید: «از مدینه تا مکه با سعد بن مالک همسفر بودم. در طول سفر، حتی یک حدیث از پیامبر (ص) نقل نکرد.» (24)

راستی، خلفا با این اعمال خطرناک و زیان آور به دنبال چه بودند؟ و چرا این فاجعه عظیم را به وجود آوردند؟ هر خردمندی که کمترین اطلاعی از اوضاع جامعه بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) و داستان غصب خلافت داشته باشد، به خوبی می تواند حدس بزند که این اعمال ناشایست بیشتر برای آن بود که احادیث مربوط به امامت و ولایت و همین طور تفسیر آیات مربوط به امامت و ولایت نابود شوند و برای همیشه از بین بروند، و خیال آنها تا ابد راحت شود. یکی از محققان در این زمینه می گوید: «قرائن، شهادت می دهد که صدور این بخشنامه (منع حدیث) انگیزه سیاسی داشته و منظور این بوده است که در پرتو آن، امتیاز بزرگی را که آن روزها نصیب امیرمؤمنان علی (ع) شده بود، از بین ببرند؛ زیرا امیرمؤمنان (ع) هنگامی که پیامبر (ص) در قید حیات بود، کتاب هایی تألیف نمود که در آنها احادیث پیامبر را گرد آورد.» (25)

دو. شکنجه راویان حدیث

منع حدیث به دوران بعد از رحلت پیامبر (ص) منحصر نشد، بلکه فتح باب و سنت سیئه ای برای دوران های طولانی و بهانه ای برای شکنجه و زندانی کردن راویان حدیث شد. تداوم آن سنت ناروا را در این نمونه ها می توان دید:

1. دوران عثمان: ابن کعب گوید: «از عبدالملک بن مروان شنیدم که به اهل مدینه می گفت: شما سزاوارترین مردم هستید که به امر اول، ملتزم شوید. بر ما احادیثی از ناحیه مشرق می رسد که ما آنها را نمی شناسیم و تنها

به قرائت قرآن طبق آنچه در مصحفتان آمده، ملتزم باشید که ما آن را قبول داریم و امام شما عثمان، فرایضی را با مشورت زید بن ثابت جمع آوری کرده است. پس هر چه آن دو (خلیفه) گفته اند، محکم سازید و هر چه از آن دو نفر نرسیده، اسقاط کنید». (26)

2. دوران معاویه : معاویه که به طور علنی دنبال ریشه کنی امامت و تشیع بود، بهترین بهانه را برای اجرای سنت های ناروا یافته بود؛ کاری که خلفای قبل از او بناگذاشته بودند.

رجاء بن مسلم گوید : «معاویه گفت : با حدیث، همان گونه که در عصر عمر بن خطاب بود، عمل کنید. به درستی که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا ترسانید». (27)

3. دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس : در دوران خلفای جائز بنی امیه و بنی عباس، نه تنها از نقل سنت صحیح و روایات اهل بیت (ع) جلوگیری شد، بلکه ناقلان حدیث صحیح، به شدت مورد تعقیب و آزار و شکنجه قرار گرفتند که به یک نمونه اشاره می شود :

محمد بن ابی عمیر، یکی از راویان شیعه، در دوران هارون الرشید دستگیر شد. او را در حبس به شدت زیر شلاق گرفتند تا مخفیگاه های راویان، شیعیان و محل پنهان ساختن احادیث را نشان دهد؛ ولی او از خود مقاومت نشان داد. فشار و شلاق دشمن بیشتر شد تا آنجا که نزدیک بود ابن عمیر به خواسته های دشمن تن در دهد که ناگهان صدای هم زندانی او «محمد بن یونس بن عبدالرحمن» او را به خود آورد که می گفت : محمد! از خدا بترس و صبر پیشه ساز تا از طرف خداوند فرجی حاصل شود. بدین روی، او مقاومت می کرد و بعد از چهارسال از زندان آزاد شد و دید که حدیث های دفن شده، از بین رفته اند. ابن عمیر دوباره همه را از حفظ نوشت. (28)

سه. جعل حدیث

جلوگیری از نشر حدیث، به وسیله خلفا مخصوصاً خلیفه دوم باعث شد که گروهی از ترس و عده ای در موافقت با خواست او، از نقل احادیث خودداری کنند که در نتیجه بخشی از احادیث و روایات، محو شد و به تدریج راویان هم از دنیا رفتند.

اشاره شد که حاکمان بنی امیه و گروهی از بنی عباس نیز از نشر حدیث جلوگیری کردند. از طرف دیگر، کسانی که بعد از شهادت امام علی (ع) قدرت را در دست گرفتند، نیازمند تایید و تحکیم مواضع خود بودند. از این رو، با دادن رشوه و پول، عده ای را برای جعل و ساختن احادیث به منظور تایید دستگاه حاکم و ردّ و تضعیف اهل بیت (ع) بسیج می کردند.

پیامبر اکرم (ص) نیز این امر را پیش بینی فرموده بود؛ چنان که از او نقل است : «در آخرالزمان، گروهی از امت، احادیثی را برای شما نقل کنند که شما و پدرانتان آنها را نشنیده اید. بر شما باد که از آنها دوری گزینید». (29)

سهل بن سعد از پیامبر نقل می کند که فرمود : «إِنِّي فَرَطَكُم عَلَى الْحَوْضِ ... لَيُرَدَّنَّ عَلَى أَقْوَامٍ أَعْرِفُهُمْ وَ يَعْرِفُونَنِي، ثُمَّ يَحَالُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ ... فَأَقُولُ سَحَقًا سَحَقًا لِمَنْ غَيْرَ بَعْدِي؛ من پیش از شما بر حوض وارد می شوم ... به راستی گروهی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان مرا می شناسند، سپس بین من و آنها فاصله

می شود (و از حوض دور می شوند) ... می گویم دورباد، دورباد کسی که (اوضاع را) بعد از من دگرگون کرد». (30)

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که سنگ آغازین جعل حدیث نیز در دوران خلیفه اول و دوم پایه گذاری شد و حدیث های دروغین چون : «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ؛ ما گروه انبیا چیزی به ارث نمی گذاریم»، «و لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا؛ امت من بر خطا جمع نمی شوند» و یا «أَصْحَابِي كَالْجُومِ بِأَيْهِمْ إِفْتَدَيْتُمْ، إِهْتَدَيْتُمْ؛ اصحاب من همچون ستاره اند. به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می شوید»، برای تأمین اهداف سیاسی و اقتصادی ساخته شد؛ ولی بعدها این احادیث بازار داغ و گرمی پیدا کردند که به نمونه هایی از این گونه احادیث اشاره می شود :

1. ابوجعفر اسکافی می گوید : «معاویه عده ای از اصحاب و تابعان را وادار کرد که حدیث هایی در طعن و تبری از علی (ع) جعل کنند و برای این کار اجرت زیادی تعیین کرد و افرادی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، عروه بن زبیر ... را اجیر کرده بود». (31)

2. از ابوهریره در صحیحین (مسلم و بخاری) 5374 روایت نقل شده است و فقط بخاری 446 حدیث از او نقل کرده است؛ در حالی که ابوهریره فقط سه سال از زمان پیامبر اکرم (ص) را درک کرد و در زمان خودش به دروغ گویی متهم بود و به وسیله عمر به خاطر خیانت به بیت المال شلاق زده شد، (32) و او خود نیز اعتراف به جعل حدیث کرده است.

در صحیح بخاری حدیثی از طریق ابوهریره، از پیامبر اکرم (ص) نقل شده و در آخرش اضافه می کند : «فَقَالُوا ... يَا أَبَا هُرَيْرَةَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ : لَا هَذَا مِنْ كَيْسِ أَبِي هُرَيْرَةَ؛ گفتند : ای ابوهریره! آیا این مطلب را از پیامبر شنیدی؟ گفت : نه، این سخن از کیسه ابوهریره است». (33)

از خود ابوهریره نقل شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود : ... گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می شوند، پس از حوض (کوثر) دور می شوند. من می گویم : پروردگارا! اصحابم (هستند)؟ پس خداوند می گوید : «تو نمی دانی بعد از تو چه بدعت هایی پدید آوردند. آنان (از هدایت حق) به گذشته برگشتند». (34)

جالب است بدانید بخاری که صد سال بعد از امام صادق (ع) از دنیا رفته، یک حدیث هم از امام صادق (ع) نقل نکرده و حتی از نقل حدیث متواتر ثقلین نیز دوری جسته است. امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را حتی به عنوان راوی به حساب نیاورده و از حضرت فاطمه (س) که معصوم است، فقط یک حدیث نقل کرده است. این در حالی است که از عایشه، 242 و از ابوهریره، 446 روایت آورده است!! (35)

نتیجه چنان روشنی آن است که ابن حجر با همه تعصباتش می گوید : «حفاظ، 110 حدیث صحیح بخاری را که 32 حدیث آن را مسلم نقل کرده، مورد تردید قرار داده اند». آن گاه اضافه می کند که «بیشتر رجال احادیث بخاری، ضعیف هستند». (36)

وقتی وضع صحاح، آن گونه باشد، غیر صحاح چه وضعی خواهد داشت؟ خواننده خود می تواند به خوبی حدس بزند.

3. انس بن مالک می گوید : رسول خدا (ص) فرمود : «من هیچ یک از اصحاب خود، جز معاویه بن ابی سفیان را هشتاد و یا هفتاد سال نمی بینم و بعد از آن او را می بینم در حالی که رحمت خدا او را احاطه کرده. به او گویم : ای معاویه! او گوید : لَبَّيْكَ یا محمد. به او گویم : در این هشتاد سال در کجا بودی؟ گوید : در روضه ای زیر عرش پروردگارم. او ب من مناجات می کرد و من با او مناجات می کردم و او مرا مورد تحیت قرار می داد و من او را مورد تحیت قرار می دادم و به من گفت : این، عوض آن دشنام هایی است که در دنیا به تو داده اند». (37)

آری، وقتی سنت اصلی سوزانده و یا نقل و تدوین آن ممنوع شد، معاویه عرش نشین می شود! خطیب، بغدادی بعد از نقل این حدیث می گوید : «این حدیث، از نظر متن و سند باطل است و فرد جاعل، آن را از سریج بن یونس نقل کرده است». (38)

4. خطیب از ابن عمر نقل کرده است : «هنگامی که ابوبکر متولد شد، خدا به بهشت عدن خطاب کرد و گفت : به عزّت و جلال خودم سوگند، کسی که این مولود را دوست نداشته باشد، در تو وارد نخواهد شد». بعد می گوید : «این حدیث باطل است و در سند آن، دو نفر مجهول هستند». (39)

5. گاه احادیثی جعل شده اند که با تاریخ قطعی در میان مسلمین، سازگاری ندارد. مسلم در صحیحش!! به نقل از ابن عباس درباره فضایل صحابه می گوید :

«مسلمانان به ابوسفیان نگاه نمی کردند و او را به عنوان بزرگ خود نمی پذیرفتند. پیامبر اسلام فرمود : ای ابوسفیان! سه چیز را به من عطا کن. ابوسفیان گفت : با بهترین دختر عرب که ام حبیبیه باشد، ازدواج کن! پیامبر قبول کرد. (ابوسفیان) گفت : معاویه را کاتب خود قرار بده. پیامبر قبول کرد. گفت : به من امر کن که با کفار جنگ کنم. پیامبر هم قبول کرد». (40)

این حدیث با تاریخ قطعی اسلام، مخالفت دارد؛ چون اولاً ام حبیبیه در مکه به ازدواج عبدالله جَحْش در آمد و بعد از هجرت این زن و شوهر به حبشه و نصرانی شدن عبدالله، آن زن از عبدالله جدا شد و به ازدواج پیامبر درآمد. ثانیاً، ابوسفیان بعد از فتح مکه، مسلمان شد، نه پیش از آن، و معاویه هم کاتب پیامبر اکرم (ص) نبود. (41)

جعل روایات تا آنجا پیش رفت که ساحت پاک پیغمبر (ص) را نیز مورد تعرّض قرار دادند. بخاری از ابوهریره نقل می کند :

«روز عیدی، جمعی از گردشگران سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده و با اسباب لهو و لعب مردم را سرگرم کرده بودند. رسول اکرم (ص) به عایشه فرمود : میل داری تماشا کنی؟ عرض کرد : بلی، یا رسول الله. حضرت او را پشت خود سوار کرد؛ به گونه ای که سرش روی کتف آن حضرت و صورت او بر صورت مبارکش قرار گرفت. حضرت برای لذّت بردن عایشه، آنها را ترغیب می کرد که خوب تر بازی کنند تا اینکه عایشه خسته شد، آن گاه او را بر زمین گذارد». (42)

صدها نمونه از این گونه احادیث را در منابع اهل سنت می توان مشاهده کرد که راویان دروغ گو جعل کرده اند. اما به برکت وجود امامان معصوم، مجموعه های حدیثی شیعه، از چنان جعل هایی محفوظ مانده؛ هر چند در لابه لای روایات شیعه نیز روایات ضعیف و جعلی دیده می شود که خوشبختانه با معیارهای بیان شده از طرف امامان، قابل تشخیص اند.

امامان شیعه افزون بر بیان سنت صحیح پیامبر، هر جا که فرصت یافته اند، روایات جعلی منابع عامّه را نیز بیان فرموده اند. به عنوان نمونه، به مناظره امام جواد (ع) با یحیی بن اکثم توجه کنید.

یحیی بن اکثم به امام جواد (ع) عرض کرد : ای پسر رسول خدا! نظر شما درباره این روایت چیست که (از اهل سنت) نقل شده است : «خداوند جبرئیل را فرستاد تا از پیامبر (ص) بخواهد که از ابوبکر سؤال کند : ایا او از خداوند راضی است یا نه، با اینکه خداوند از او راضی است؟».

امام جواد (ع) با حفظ تقیه به ردّ روایت پرداخت و فرمود : من منکر فضیلت ابوبکر نیستم، ولی بر ناقل این سطور لازم است که طبق دستور پیامبر (ص) عمل کند. پیامبر اکرم (ص) در حجة الوداع فرمود : «بعد از من

جاعلان حدیث فراوان می شوند. بدین جهت باید احادیث را بر قرآن و سنت (قطعی) عرضه کنید. هر حدیثی که موافق قرآن و سنت من باشد، به آن عمل کنید و اگر مخالف آن دو بود، بدان عمل نشود». این خبر موافق با قرآن نیست؛ زیرا خداوند می فرماید : «ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم و ما از رگ قلبش به او نزدیک تریم».

آن گاه چگونه می شود که خداوند از رضایت و غضب ابوبکر در مورد خود بی خبر باشد تا نیاز به سؤال داشته باشد؟ این عقلاً محال است.

یحیی گفت: روایت شده که ابوبکر و عمر، در زمین مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان هستند؟ حضرت فرمود : در این حدیث هم باید دقت کرد؛ چرا که آن دو فرشته از فرشتگان مقرب بودند و لحظه ای از طاعت خدا جدا نشدند و هرگز خدا را معصیت نکردند و حال آنکه آن دو مشرک بودند، بعد مسلمان شدند و اکثر عمر خود را در شرک به سر بردند. پس چگونه می توانند همسان جبرئیل و میکائیل باشند؟

یحیی گفت : در روایات آمده که آن دو (ابوبکر و عمر) پیرمردان اهل بهشت هستند. در این زمینه چه می گوئید؟ حضرت فرمود : این هم محال است؛ چون بهشتی ها جوان اند و در آنجا پیرمردی وجود ندارد. این روایت را بنی امیه در مقابله با روایتی ساختند که می گوید : «حسن و حسین (ع) آقای جوانان بهشت اند».

یحیی گفت : نقل شده که عمر، چراغ اهل بهشت است. حضرت جواد (ع) فرمود : محال است؛ چرا که در بهشت، فرشتگان مقرب، پیامبران، آدم و محمد (ص) حضور دارند، چگونه بهشت با نور آنها روشن نشده که نیاز به نور عمر باشد؟!

یحیی گفت : نقل شده که پیامبر فرمود : اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد.

حضرت فرمود : قرآن راست گوتر از این حدیث است، آنجا که می فرماید : «و هنگامی که از پیامبران، پیمان

گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از (همه) آنان پیمان محکمی گرفتیم». (43)

چگونه پیمان خداوند عوض می شود؟ (از این گذشته) پیامبران یک چشم به هم زدن مشرک نشدند، چگونه

کسی به رسالت مبعوث می شود که بیشتر عمر خود را در شرک به سر برده است؟!

یحیی گفت : در روایت آمده که پیامبر فرمود : اگر عذاب نازل شود، جز عمر کسی از آن رهایی نمی یابد. حضرت

فرمود : این هم محال است؛ چرا که خداوند برای نزول عذاب دو مانع ذکر کرده است : 1. وجود پیامبر اکرم (ص)

در بین مردم؛ 2. توبه و استغفار، (44) و نه چیز دیگر...» (45)

این مناظره تنها یک نمونه است که نشان می دهد چگونه در موضوعات مختلف، روایاتی جعل شده اند.

چهار. تغییر سنت

ممنوعیت تدوین حدیث و آثار مستقیم و غیر مستقیم آن در کنار دیگر بدعت ها، باعث شد که سنت پیغمبر

(ص) به سرعت در جامعه تغییر یابد و دگرگون شود. این نکته ای است که محدثان و مورخان اهل سنت نیز

بدان اعتراف کرده اند و به نمونه هایی از سخنان آنان اشاره می کنیم.

1. شافعی از وهب بن کیسان نقل می کند : «كُلُّ سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ غُيِّرَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ؛ تمام سنت های رسول

خدا تغییر یافت، حتی نماز». (46)

2. زهری می گوید : «دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدَمَشْقٍ وَهُوَ وَحْدَهُ يَبْكِي فَقُلْتُ مَا يَبْكِيكَ قَالَ لَا أَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةَ وَ قَدْ ضُيِعَتْ»؛ (47) در دمشق بر انس بن مالک داخل شدم، در حالی که تنها بود و گریه می کرد. گفتم : چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت : چیزی جز نماز را نشناختم، ولی نماز (هم بعد از پیامبر، در دوران خلفا) ضایع شد».

3. مالک از جدنی نقل کرده : «ما أَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا أَدْرَكْتُ النَّاسَ إِلَّا الْبَدَاءَ بِالصَّلَاةِ وَ قَدْ ضُيِعَتْ»؛ (48) از مردم چیزی جز فراخواندن به سوی نماز را نشناختم و آن هم ضایع شد».

4. مسلم از مطرف بن عبدالله نقل کرده : «صَلَّيْتُ أَنَا وَ عُمَرَانُ بْنُ حَصِينٍ خَلْفَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَكَانَ إِذَا سَجَدَ كَبَّرَ وَ إِذَا نَهَضَ مِنَ الرُّكْعَتَيْنِ كَبَّرَ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ أَخَذَ عُمَرَانُ بِيَدِي ثُمَّ قَالَ لَقَدْ صَلَّيْنَا هَذَا صَلَاةَ مُحَمَّدٍ (ص) أَوْ قَالَ قَدْ دَكَّرْنِي هَذَا صَلَاةَ مُحَمَّدٍ (ص)؛ (49) من با عمران بن حصین پشت سر علی بن ابی طالب (ع) نماز گزاردم. پس این گونه عمل کرد که هر گاه سجده می کرد، تکبیر می گفت و هر گاه پس از خواندن دو رکعت پا می شد، تکبیر می گفت. وقتی آن حضرت نماز را تمام کرد، - مطرف می گوید - عمران بن حصین دستم را گرفت و گفت : این (علی (ع))، نماز محمد (ص) را برای ما خواند، یا گفت این علی (ع)، نماز محمد (ص) را به یادم آورد.» معلوم می شود که حتی نماز هم تغییر یافته بود.

5. بخاری از عمران نقل می کند : «ما در بصره با علی (ع) نماز (جماعت) خواندیم. پس نماز خواندن او ما را به یاد نماز پیامبر (ص) انداخت». (50)

بخاری نیز روایت مطرف بن عبدالله و عمران بن حصین ر نقل کرده است. همه اینها نشان از تغییر سنت در دوران خلفا دارد.

پنج. پدید آمدن مذهب ها

وقتی سنت اصلی با مرور زمان، در بین عامه از بین رفت و جای آن را روایات جعلی و سلیقه ای گرفت و حاکمان نیز اهل بیت (ع) را نادیده گرفتند، خود به خود مذاهب مختلف و نحله های کلامی و فقهی متعددی مانند قارچ در جامعه اسلامی رشد کردند، اما در مذهب تشیع که اهل بیت محوریت داشتند، چنان نحله هایی به وجود نیامد، مگر زمانی که مقبولیت تمامی امامان دوازده گانه زیر سؤال رفت. وجود مذاهب و نحله های گوناگون در عرصه های کلامی، فقهی، تفسیری و ... از بدترین پیامد های منع نقل و تدوین سنت پیامبر اکرم (ص) بود. اگر سنت آن حضرت آن چنان که بیان شده بود، همچون قرآن، ضبط، ثبت و حفظ می شد، مذاهب و فرقه های بی شماری به وجود نمی آمد.

شش. به وجود آمدن اختلاف

پس از آنکه جعل حدیث باب شد و مذاهب و فرقه های کلامی و فقهی بی شمار به وجود آمد، اختلافات نیز در جامعه گسترش یافت و هر روز بیشتر از روز گذشته، هر کس و یا گروهی که از فرد دیگر خوشش نمی آمد و اختلاف سلیقه پیدا می کرد، با جعل حدیث، از آنان جدا می شد و گروه جدیدی را تأسیس می کرد. اگر در ریشه های پیدایش گروه ها و اختلافات دقت شود، در می یابیم که بدعت ها، همیشه ریشه در انحراف از سنت اصیل و اهل بیت (ع) داشته اند.

فاطمه زهرا (س) با سخنرانی ها و روشنگری های خود، تلاش های فراوانی را برای جلوگیری از انحرافات انجام داد. او حتی در این راه کتک خورد و فرزند خویش را تقدیم کرد و در پایان، جان خویش را داد تا سنت و گفته های پیغمبر زنده بماند و انحرافات و سپس اختلاف میان مسلمانان به وجود نیاید. آن حضرت در سخنانی فرمود :

«أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكَوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ إِثْنَانِ وَ لَوَرِثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ...»؛ (51) آگاه باش، قسم به خدا، اگر حق را به اهلش وامی گذاشتند و از عترت رسول خدا اطاعت می کردند، دو نفر هم درباره (حکم) خدا با یکدیگر اختلاف نمی کردند و امامت را، گذشته ای از گذشته ای و جانشینی بعد از جانشینی به ارث می برد تا قائم ما قیام کند که او فرزند نهم از اولاد امام حسین است...».

در یک کلام می توان گفت که نابودی احادیث پیامبر اکرم (ص) و جلوگیری از نقل آنها، بازار جعل حدیث و انحرافات را داغ کرد و در پی آن فرقه ها و نحله های گوناگون مذهبی به وجود آمد و برای همیشه، جامعه اسلامی را دچار اختلاف و از دانش اهل بیت (ع) محروم ساخت.

این وضع ت اواخر قرن اوّل هجری، یعنی تا زمان خلافت «عمر بن عبدالعزیز» (99-101ق.) ادامه یافت. عمر بن عبدالعزیز با اقدامی شجاعانه، این بدعت شوم را از میان برداشت و طی بخشنامه ای به منظور ترغیب محدثان و راویان به این کار، چنین نوشت :

«أَنْظُرُوا حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ فَابْتَغُوا فِيهِ خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَ ذَهَابَ أَهْلِهِ»؛ (52) به حدیث رسول خدا (ص) نظر و دقت کنید، پس آن را بنویسید؛ زیرا بیم آن دارم که علم کهنه شود (و چراغ آن خاموش گردد) و اهل آن از دنیا بروند».

جمع بندی

منع نقل حدیث از سوی خلفا، زیان های جبران ناپذیری را بر جامعه اسلامی وارد کرد؛ نابودی احادیث نبوی، خود کنترلی شدید، تدوین نشدن کتاب های حدیثی در قرون اولیه، گرم شدن بازار جعل حدیث، به وجود آمدن فرقه های مذهبی، تشدید شدن اختلاف در درون جامعه اسلامی و ... از آثار شوم این حرکت بود. اگر وجود مؤثر اهل بیت (ع) و حضور و فداکاری راویان شیعه نبود، امروزه از بسیاری دستورهای اسلامی خبری

پی نوشت ها :

- (1) . تدوین القرآن، کورانی، دارالقرآن الکریم، قم، ص368.
- (2) . کنزالعمال، متقی هندی، ج15، مؤسسه الرساله، بیروت، ص291.
- (3) . الطبقات الکبری، محمد بن سعد، بیروت، دارصادر، ج3، ص287.
- (4) . مستدرک حاکم، ج1، بیروت، ص115.
- (5) . همان.
- (6) . تدوین القرآن، ص385.
- (7) . همان.
- (8) . تاریخ طبری، ج4، دارالمعارف، مصر، ص204.
- (9) . تاریخ المدینه المنوره، ج2، ابن مشبه، دارالفکر، قم، ص691.
- (10) . قصه مدینه، نظری منفرد، انتشارات سرور، ص334.
- (11) . تاریخ المدینه المنوره، ج2، ص691.
- (12) . ر.ک : قصه مدینه، ص334.
- (13) . مستدرک حاکم، ج1، ص104.
- (14) . همان، ج3، ص528.
- (15) . طبقات ابن سعد، ج4، ص26 و 262.
- (16) . ر.ک. اجتهاد در مقابل نص، مرحوم شرف الدین عاملی؛ مانند تحریم متعه و عقد موقت ، منع جمع بین دو نماز، نهی از گریستن و
- (17) . راستی این می توانست دلیلی برای سوزاندن آن همه احادیث باشد؟ خردمندان داوری کنند.

(18) . كنز العمال، ج15، ص285.

(19) . بحارالانوار، ج2، ص3؛ لئالی الاخبار، ج2، ص254.

(20) . طبقات ابن سعد، ج5، ص187 و 237.

(21) . كنزالعمال، ج5، ص237.

(22) . طبقات ابن سعد، ج5، ص187.

(23) . سنن ابن ماجه، بيروت، داراحياء التراث العربی، ص11.

(24) . همان، ص12.

(25) . سيره پیشوايان، ص329.

(26) . قصه مدینه، ص329.

(27) . تدوین القرآن، ص385.

(28) . رجال النجاشی، جامعه مدرسين، قم، چاپ چهارم، 1413 ق. شماره 887، ص326.

(29) . المستدرک، ج1، ص103.

(30) . صحيح بخاری، دار ابن كثير، بيروت، 1414ق، باب 53، حديث6212.

(31) . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج4، ص143.

(32) . ر.ک : صحيح محمد بن اسماعيل بخاری، مكتبة الحميد احمد حنفي، مصر، كتاب البيوع و كتاب المزارعه.

(33) . صحيح بخاری، ج7، باب 1، بخش نفقات.

(34) . همان، باب53، حديث6213، كتاب الرقاق.

(35) . احاديث بخاری و كليني، هاشم معروف حسني، ترجمه عزيز فيضي، مشهد، آستان قدس رضوي، ج1، ص132، 1373ش.

(36) . مقدمه فتح الباری، علی بن حجر عسقلانی، قاهره، داراحياء التراث، ج1، ص407؛ ج2، ص81.

(37) . تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ج9، بيروت، ص449.

(38) . همان.

(39) . همان، ج3، ص309.

(40) . صحيح مسلم، ج7، ص171.

(41) . ر.ک : الحديث النبوى، جعفر سبحانى، مؤسسه امام صادق (ع)، ص40؛ سيره ابن هشام، ج2، ص396.

(42) . صحيح بخارى، ج2، ص120؛ ج1، باب "الرخصه فى اللعب"؛ شبهای پيشاور، سلطان الواعظين، ص223.

(43) . احزاب/7.

(44) . انفال/33.

(45) . احتجاج، طبرسى، ج2، انتشارت اسوه، قم، اول، ص481، 1413ق.

(46) . شافعى، ألامّ، ج1، ص258.

(47) . صحيح ترمذى، ج3، ص352.

(48) . الموطأ ، ج1، ص93.

(49) . صحيح مسلم، ج2، ص8؛ باب اثبات التكبير من كتاب الصلاة، ج1، ص169.

(50) . صحيح بخارى، ج1، ص200.

(51) . بحارالانوار، داراحياء التراث العربى، بيروت، ج36، ص353؛ ر.ک : احقاق الحق، ج21، ص26.

(52) . السنة قبل التدوين، عجاج خطيب، دارالفكر، قاهره، ص329.

برگرفته از مجله کوثر : پاییز 1387، شماره 75